**تاریخ عالم آرای شاه اسمعیل**

**منتظر صاحب، اصغر**

مقالهء اصغر منتظر صاحب،کتابدار فاضل و صاحب دل کتابخانه ملی و خانقاه‏ احمدی شیرار،خبر از نسخه‏ای می‏دهد که برای تاریخ صفویه و بخصوص احوال‏ شاه‏اسمعیل فوق العاده با اهمیت است و معلوم می‏کند که این کتاب که اختیارش را افواجا از دانشمندان می‏شنیدیم و می‏دانستیم که مرحوم وحید الملک شیبائی نسخه‏ای مصور از آن را در اختیار داشته است و تصور می‏کردیم از میان رفته است اکنون سالم و کامل‏ باقی است و مأخذی شیرین و معتبر از عهد صفوی برای محققان خواهد بود.

متأسفانه مرحوم وحید الملک معلوم نیست چه شده،اما از دوستانی که آن نسخه را دیده بوده‏اند شنیده‏ایم که نسخه‏ای مصور بوده است.بهر حال با بدست آمدن نسخهء آقای منتظر صاحب مایهء خوشوقتی است که این کتاب نفیس از حوادث زمانه بدون آسیب‏ بجای مانده است(ایرج افشار)

در شمارهء آبانماه 1343 مجلهء یغما،آقای گلچین معانی نسخه‏ای از کتاب مجهول المؤلفی‏ تحت عنوان تاریخ شاه طماسب معرفی کرده و اطلاع خوانندگان را خواستار شده بودند.نشر آن مقاله مرا بر آن داشت که از نسخهء خود که بستگی قابل ملاحظه‏ای با نسخهء فوق دارد سخن بمیان آورم.

این نسخه که در فروردین ماه 1343 در اختیار اینجانب قرار گرفته بنا بتصریح در مقدمهء آن«تاریخ عالم آرا»نام دارد و شامل وقایع تاریخی ایران از آغاز ظهور سلسلهء صفویه تا پایان سلطنت شاه‏اسمعیل اول است.

آغاز:(بعد بسلمه که در سرلوح قرار دارد):

«اما راویان اخبار و ناقلان آثار و طوطیان شکرشکن و شیرین‏گفتار چنین آورده‏اند که‏ در زمان غیبت امام فرض الاطاعه واجب العطیه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام جد ماجد سلطان‏ محمد فیروزشاه بود و سلطان سید فیروزشاه در دار الارشاد اردبیل وطن داشتند و...»

انجام:«بعد از قضیه هایلهء نواب علیین آشیان بتاریخ نهصد و سی حضرت جهانیانی المؤید من عند اللّه شاه طهماسب الصفوی و الموسوی بهادر خان ظلل اللّه فی الارضین بتخت دولت جلوس‏ سعادت مأنوس فرموده و عالمیان را سروری تازه و بهجتی بی‏اندازه روی نمود انشاء اللّه تعالی از چشم بدان در حفظ و حمایت ملک منان بوده باشد.

مشخصات:سرلوح تذهیب توسط-سرفصلها شنگرف-مجدول مذهب-کاتب حسن بن محمد جعفر الموسوی-تاریخ کتابت ذیقعدهء 1240 ق-خط نستعلیق-کاغذ شکری آهار مهره‏دار-جلد چرمی قهوهء-424 صفحه هر صفحه 19 سطر-قطع 28\*19 سانتیمتر.

خلاصهء عبارتیکه کاتب در پایان کتاب افزوده و آنرا در بین خطوط شنگرف و از متن مجزا ساخته چنین است:«حسب الفرمودهء سردفتر مجموعهء آدمیت...این تاریخ شریف و این نسخهء لطیف‏ موصوف بعالم آرا بقلم شکستهء...ابن محمد جعفر حسن الموسوی بتاریخ یوم الخمیس سیستم شهر ذیقعده سنه 1240 قلمی گردید،انشاء اللّه با حسن وجهی مطالعه فرمایند...»

شرح سلسلهء نسب و حوادث ابتدای سلطنت شاهان صفوی،بیست و چهار صفحهء این کتاب را در برگرفته است و 400 صفحهء بقیهء آن منحصرا تاریخ و وقایع ایام سلطنت شاه‏اسمعیل است. نام مؤلف این کتاب تا کنون برای بنده ناشناخته مانده و در خطبهء کتاب نام او مذکور نشده است و کاتب نسخه هم اشاره‏ای به نام او نمی‏کند.

این نسخه،قسمت دوم مجموعه‏ای است حاوی جزء دوم و سوم از مجلد اول تاریخ حبیب السیر و هر دو بخط یک کاتب و در یک سال نوشته شده است.آنچه در این نسخه بیش‏از هر چیز جلب توجه‏ میکند انشای ساده و بی‏پیرایه آنست که در واقع بزبان گفتگو و نقالی و آمیخته بلحن قصه‏پردازی و داستانسرائی است که بالطبع با افکار و عقاید عوامانه همراه است.

در این کتاب بسال وقوع وقایع اشاره‏ای نشده،تنها در چند جا نام ماه و یا روز بروز حوادث‏ ذکر گردیده است.

از نظم و نثر عربی و آیات قرآنی(بجز نصر من اللّه که بجای شعار شاه‏اسمعیل بکار رفتهء) اثری دیده نمیشود و تعداد اشعار فارسی نیز بیش از پانزده بیت نیست.

ذکر جزئیات سوانح و اتفاقات معلوم میدارد که مؤلف بمنابع و مآخذ معتبری دست داشته‏ ذکر خوابها مبنی بر یاری و راهنمائی حضرات معصومین علیهم السلام اجداد شاهان صفوی بخصوص‏ شاه‏اسمعیل را که در این کتاب زیاد است میتوان یکی دیگر از خصوصیات این تألیف بشمار آورد.

نکته‏ای که باید یادآور شد این است که بطوریکه از عبارت آخر کتاب که به صورت دعا ادا شده است برمیآید گوئی در سالهای اول و یا لا اقل در روزهای اول سلطنت شاه طهماسب حیات‏ داشته است،ولی ازین عبارت انتهای کتاب:«پس غزالی پابوس نموده بخلاع فاخر و تاج و طومار و کمر خنجر و شمشیر مرصع سرافراز گردیده و جانشین بآن ولایت تعین نموده و حال که موده‏ این اوراق تألیف شده که سنهء سنت ست و ثمانین بعد الفست اولاد غزالی در آنولایت والی و حاکمند.» پس روشن است که کتاب در 1086 تألیف شده است.

مؤلف در مورد اعزام سپاه از طرف شاه‏اسمعیل بعزم تسخیر هندوستان که بفرماندهی بابر پادشاه صورت میگیرد باشاره‏ای بسنده کرده و میگوید:«شرح این مقدمه مفصلا در تاریخ اکبری‏ ثبت است.»بدیهی است تاریخ اکبری همان اکبرنامه اثر معروف شیخ ابوالفضل بن مبارک‏ (968-1011)است که بسال 1004 تألیف آن بپایان رسیده است.بنابراین میتوان گفت که‏ مؤلف آخر کتاب را از مأخذی که در دست گشته و در اوایل سلطنت شاه طماسب هم نوشته‏ شده بوده عینا نقل کرده است.

نمونه‏هائی از مطالب و انشاء کتاب

«سپاه نصرت پناه قزلباش و سپاه شومیهء اوزبک ریختند در میان یکدیگر و بازار جان گرانی‏ میکرد و حضرت ظلل اللهی ملاحظهء جنگ میکرد که باد عظیمی برخاسته گردی هویدا گردیده‏ باردوی اوزبک فرود آمده دست بقبضهء شمشیر حضرت صاحب الامر کرده و نعرهء اللّه اکبری کشیده‏ یا علی مدد گویان خود را در میان لشکر اوزبک انداخته بر هرکه شمشیر میزد چون خیار تر قلم میکرد. اما چون قدری گردوخاک فرو نشست که در این علم نصر من اللّه بنزدیک رسیده و ریش‏سفیدان‏ مانع شدن بمیدان رفتن ابوالخیرخان بودند آخر الامر لا علاج شده ابو الخیر روی بفرار نهاده بود که حضرت ظلل الهی دست بقبضهء شمشیر حضرت صاحب الامر کرده و مادیان منصور بیگی را برانگیخته فریاد برآورد که ای ترک خیره‏سر به کجا خواهی رفتن؟ابو الخیرخان چون بعقب نگاه‏ کرده دید که نواب ظلل الهی با آن فروشکوه دست بقبضهء شمشیر رسیده تا رفت که فکری کند که‏ نواب گیتی رسیده و یا علی مدد گویان همچون تیغی بر فرق ابو الخیر نواخت که تا دوال‏ کمرگاهش از هم شکافته از اسب در غلطیده،که شکست در میان اوزبک دشتی افتاد...»

«چون محمدخان کل دیار بکر را در زیر نگین خود دید،حوصله‏اش برنداشت.چرا که‏ اعتبار دامادی شاه و آن شجاعت و آن سپاه بهرجا که رو میکرد فتح و نصرت دو اسبه پیشتاز میکرد. بخاطرش رسید که قیصر(سلطان با یزید)را باید ادب کرد تا من بعد پسر خود را منع کرده‏ این قسمم جرأتی و حرکتی ننماید.فرمود که مراد بیگ را طلبیده خان او را لقب سلطانی داده‏ بود.چون مراد بیگ آمد مراد بیگ گفت قربانت شوم امر عالی چیست؟گفت میروی بمجلس‏ قیصر روم اندیشه نکنی از سلیم بدسیر و آنچه بدهم میبری و تقصیر نکنی.اگر زنده بمانی بیائی‏ و اگر کشته به مراد و مطلب و آرزوی خود برسی که تمام صوفیان رسیدند.گفت باسم اللّه امر از خان‏ است.خان گفت روی تو سفید...و فرمود بقچهء زربفت را اعلائی آوردند.در میان بقچه کسی نمیدانست‏ چه چیز است.فرمود بقچه را آنروزی که داخل بارگاه قیصر میشوی بعد از آنکه طعام خورده‏ شد نامه را از تو خواهند طلبید برمیخیزی بوقچه در در روی دست گرفته پیش میروی در پیش قیصر میگذاری و عرض میکنی که نامه در آنجاست با تحفهء حقیری و بجای خود می‏نشینی.گفت امر از خان است.و مراد بیگ آن بقچه را برداشته روانه شد.بعد از چند روزی خبر رسید بقیصر که‏ ایلچی میآید.گفتند البته از جانب شیخ اغلی است.استقبال کردند...القصه پیشباز کردند و او را داخل کردند.بعد از سه روز بارگاه قیصر را آراستند و مراد بیگ راداخل بارگاه نمودند و حال هیچکس نمی‏داند که ایلچی خان محمدخان است.چون طعام کشیدن سلاطین روم و پاشایان‏ آن مرز و بوم جابجای نشستند و انتظار دارند که آیا شاه‏اسمعیل بهادرخان چه نوشته است و سلطان سلیم دلش در طپش بود که آیا چه نوشته باشد؟مراد بیگ مرد هوشیار و باخردی بود گفت‏ هرچند باشد،قیصر سلطان البرین و خاقان البحرین است و خادم الحرمین الشریفین و ثانی اسکندر ذو القرنین است.او را باید مخفی داد که برملا خوب نیست و برخاست و آن بقچه را آورد و در پای‏ تخت قیصر نهاد بعرض رسانید که شفقت فرموده این تحفه‏ایست که خان محمدخان بیگلر بیگی‏ دیاربکر با عریضه بخدمت فرستاده‏اند و کشف بقچه را در خلوت بکنند دیگر امر از صاحب سعادتست. چون سلطان این استماع نمود،یافت که در آن خبر خوبی نیست.فرمود به پیشخدمت خود،پس‏ کنج اغلان که آنرا برداشته و مراد بیگ را مرخص نموده بیرون آمده سوار شد و رفت بمنزل‏ خود.و چون قیصر بخلوت رفت و سر آن بقچه را گشود دیدند که سرآغوش و لچک و روپاک و خلخال و نیم‏تنه و پیراهن زنانه و نامه نوشته بودند که معلوم قیصر و سلطان سلیم بوده باشد که‏ اگر در برابر نیائید و جنگ نکنید یا خود یا فرزندت پس میباید در حرم بنشینی و این لباس زنانه‏ را بپوشی و دیگر نام مردی را نبری.هوش از سر قیصر رفته.گفت رحمت باد باین جوان قزلباش‏ که این را در بارگاه وانکرد مرا در نزد سلطانان و پاشایان روم رسوا نساخت و میدانم که آن‏ دیوانه آقایش گفته بود که در بارگاه سرنگشاید.بارک اللّه من فردا تو را از خاک برمیدارم.1

(1)-فردای آنروز به ایلچی خلعت میدهد و از وی تشکر میکند.